



معارف قرآنی و سنت نبوی و ولوی است/ علل گسترش عرفانهای کاذب و راه مقابله با آن

رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن با بیان اینکه عرفان اسلامی در بطن معارف قرآنی و سنت نبوی و ولوی است، گفت: امکان ندارد هیچ کس....

رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن با بیان اینکه عرفان اسلامی در بطن معارف قرآنی و سنت نبوی و ولوی است، گفت: امکان ندارد هیچ کس بدون طی مراحل عرفانی که اولین آن تخلیه نفس از رذائل و تجلی صفات الهیه در وجود و الهی شدن و منور شدن به نور حق در وجود آدمی است، به هیچ معرفتی برسد. به گزارش خبرنگار مهر، ویژگیهای عرفان اصیل اسلامی چیست؟ چگونه می توان عرفان اصیل را از عرفان غیر اصیل شناخت؟ علل گسترش عرفانهای کاذب در جامعه اسلامی ما چیست؟ چه راهکارهایی برای برون رفت از این وضعیت وجود دارد؟ در گفتگو با دکتر سیدسلیمان صفوی، رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن، مدیر مرکز بین المللی مطالعات صلح و سردبیر نشریه Transcendent Philosophy Journal و نویسنده کتاب «عرفان ثقلین» درباره این موضوع به گفتگو نشستیم که اکنون از نظر شما می گذرد.

***جایگاه عرفان در شریعت اسلامی چیست و عرفان چه نقشی در شناخت دارد؟**

شریعت، بخشی از اسلام است. عرفا دین را به شریعت، طریقت و حقیقت تقسیم می کنند.

ما دو نوع فقه داریم؛ فقه اصغر و فقه اکبر. فقه اصغر به حوزه شریعت و فقه اکبر به حوزه معنویت می پردازد. عرفان اسلامی، دانش اسلامی است که راه گذار از مقام تیئل به مقام فنا و معرفت حق تعالی را نشان می دهد. بنابراین تفاوت عرفان اسلامی با فلسفه و کلام آن است که علم آنها حصولی است و از طریق عقل و برهان و جدل به دست می آید ولی معرفت عرفانی، حضوری است که از طریق تهذیب قلب و جان، فرد به معرفت می رسد و وقتی که جانش به نور حق منور شد نور حق در وجودش تابیده می شود و حکمتهای معنوی و الهی از قلبش جوشش می کند. شناخت عرفانی مبتنی بر خواندن نیست، بلکه مبتنی بر رفتن و انس با حضرت حق و از طریق تزکیه و تهذیب نفس و مؤانست و معاشرت با حضرت حق جل و جلاله است.

***عرفان اسلامی دارای چه ویژگی هایی است؟**

رکن اول عرفان اسلامی این است که مبتنی بر شریعت است. عارف فردی است که کاملاً به شریعت پای بند و مقید است. تقید به احکام شریعت مبنای اول عرفان اسلامی است. دوم اینکه عرفان اسلامی بر جنبه معنوی بسیار تکیه دارد. راه ورود به معنویت هم سه مسیر است؛ مسیر ریاضت، عشق و مراقبه. مثلاً مکتب بغداد بر ریاضت و زهد تکیه کرده است. منصور حلاج، مولوی و شمس تبریزی و امثال ذلک جزو مکتب عشق هستند و مکتب مراقبه هم طریقت شیخ صفی الدین اردبیلی است.

ویژگی بعدی عرفان اسلامی آن است که شریعت، طریقت و حقیقت با هم هستند. عارف از شریعت شروع می کند و شریعت را همیشه دارد. جهاد اکبر می کند و انس با خدا می گیرد و از طریق معاشقه با حضرت حق و مراقبه قلبی سعی کند به حقیقت واصل شود. تفاوت عرفان با فلسفه و کلام آن است که فلسفه و کلام به دنبال تفسیر جهان هستند و عرفان به دنبال تغییر انسان و جهان است.

***عرفان اسلامی از کجا آغاز شد، به عبارتی دیگر سابقه آن به کجا و به چه کسی بر می گردد؟**

عرفان اسلامی در بطن معارف قرآنی و سنت نبوی و ولوی است. «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَكَاهَا» رستگاری از طریق تهذیب نفس حاصل می شود. اینکه ما چگونه تهذیب نفس کنیم توسط عرفان پاسخ داده می شود. دانشی که عهده دار چگونگی تهذیب نفس است عرفان اسلامی نامیده می شود. «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ صُبُلًا» یعنی کسانی که در مسیر ما حرکت می کنند ما خودمان راه ها را به آنها نشان می دهیم. مبنای عرفان اولاً قرآن و سپس سنت نبوی و اصحاب رسول خداست. اصحاب صفة، اولین گروه عرفای اصیل اسلامی هستند. در مدینه النبی ایوانی بود که اصحاب صفة در آنجا عبادت و زندگی می کردند و اگر جنگی اتفاق می افتاد در جهاد شرکت می کردند و در غیر از این ایام همیشه به عبادت خدا مشغول بودند.

مبنای دوم عرفان اسلامی، ادعیه حضرت علی(ع) و صحیفه سجاده و مأثورات ائمه معصومین(ع) است. دعای کمیل مهمترین منبع عرفان اسلامی است. دعای جوشن کبیر، دعای مکارم الاخلاق، مناجات شعبانیه، دعای سحر و ... مهمترین منابع عرفان اسلامی است. بنابراین عرفان اسلامی از آغاز وجود داشته و منبع اصلی آن هم قرآن و سنت نبوی و سنت ولوی است.

همان طور که گفتم نخستین دسته عرفای اسلام اصحاب صفة هستند و پس از آن ارکان اربعه، سلمان، ابوذر، مقداد و عمار هستند. به تدریج از قرن اول و دوم کم کم گروه هایی تشکیل شدند که در مقابل اشرافیت اموی و عباسی قد علم کردند و رو به سوی زهد آوردند و به عنوان جریان اعتراضی در مقابل اشرافیت گری اموی ایستادند. اینها کم کم به عنوان جریان تصوف تشخص پیدا کردند و در قرون دیگر ادامه پیدا کرد و حسن بصری و بایزید بسطامی، ابوسعید ابوالخیر و مهمترین آنها جنید بغدادی و در قرون بعدی محی الدین ابن عربی و مولوی و شیخ صفی الدین اردبیلی و شاه نعمت الله ولی ظهور کردند. این طریایق مختلف عرفان اسلامی تأسیس شد اما همه طریقه های اسلامی، ولایت خودشان و اجازه سلسله ولایتی و معنوی خودشان را به حضرت علی(ع) می رسانند.

مبنای و ریشه همه این طریقه ها «معروفیه» است که منتسب به معروف کرخی است که شاگرد امام رضا(ع) بود و از طریق امام رضا(ع) تعلیم دیده که از طریق امام رضا(ع) به حضرت علی(ع) وصل می شود. برخی دیگر از عرفا از طریق امام صادق(ع)، امام باقر(ع) و امام کاظم(ع) به این طریق راه یافتند که از این طریق به امام علی(ع) می رسند. بنابراین همه طریایق معتبر جهان اسلام اعم از شاذلیه، قادریه، نقشبندیه، نعمت اللهیه، صفویه، ذهبیه و ... طریایقی هستند که سلسله ولایتشان را به حضرت علی(ع) می رسانند و مولا علی(ع) را جانشین معنوی پیامبر اسلام(ص) می دانند.

*در همان سؤال اول منظور این بود که برخی از منتقدین عرفان می گویند که عرفان در ذات اسلام نبود، برخی در صدر اسلام و بعدها مباحثی را به نام عرفان درست کردند؟

آنچه که مستشرقین می گویند و می خواهند ریشه عرفان و تصوف اسلامی را در ادیان مسیحیت، یهودیت و زرتشتیت بیان کنند به کلی باطل و غیرعلمی است و مستندات عدیده تاریخی و متنی خلاف نظر مستشرقین هست. یک گروه از مخالفان عرفان، مستشرقین هستند که مثلاً معتقدند عرفان ریشه در اسلام ندارد. یک گروه هم طرفداران مکتب تفکیک هستند که به دلیل دیگری چنین نظری دارند. یا برخی از کسانی که جزو علمای ظاهریه هستند مثلاً مدعی هستند در صدر اسلام چیزی بنام عرفان اسلامی به عنوان دانش و یا مکتب نبود. در پاسخ به این عده می توان گفت هیچ کدام از علوم اسلامی در آن زمان وجود نداشت، مثلاً علم اصول فقه که از همان اول وجود نداشت. همین فقه که از اول که وجود نداشت کم کم از دل قرآن و حدیث این دانشهای چندگانه اسلامی یعنی فقه و اصول فقه و تفسیر قرآن، علم رجال و کلام و فلسفه تأسیس شد. بنابراین همه این دانشها حاصل تأملات مسلمین و استنتاجات آنها از قرآن و حدیث است. بنابراین عرفان اسلامی در دل قرآن و حدیث هست و هیچ ریشه غیراسلامی هم ندارد. همه این دلایلی که از جهت تاریخی به حضرت علی(ع) وصل می شوند از قدیم وجود داشته است، اینها یک طریایق معتبری هستند و به روشهای متفاوتی است.

کار عرفا، با کار اخلاقیون، عبّاد و زُهّاد تفاوت دارد. زاهد به دنبال ترس از جهنم عبادت می کند. عابد به خاطر بهشت، عارف به خاطر عشق به حضرت حق عبادت می کند. آنچنان که جناب ابن سینا در نمط نهم اشارات این تفاوتها را بیان کرده و حضرت علی(ع) هم در نهج البلاغه بیان فرمودند. هر عارفی حتماً اخلاقی و عابد و زاهد است ولی اخلاقی حتماً عارف نیست. بنابراین عارف همه خصوصیات عباد و زهاد و اخلاقیون را دارد با اضافاتی که آن معرفت قلبی به حضرت حق است که از طریق ریاضتهای شرعی و تزکیه و تهذیب نفس به دست آورده است.

*تفاوت و شباهتهای میان عرفان و تصوف چیست؟

در دوره اخیر در مورد این دو اصطلاح کمی قیل و قال شده است، ولی اگر بخواهیم به صورت علمی بحث کنیم وقتی می گوئیم «عرفان»، اشاره به جایگاه فرهنگی منظومه معرفتی عرفاست و وقتی «متصوفه»، می گوئیم اشاره به جایگاه اجتماعی اهل عرفان است. عارف کسی است که این معارف را دارد و صوفی آن است که این معارف در وجودش تجلی یافته است. این تعریف علمی این دو اصطلاح است اما بعداً به خصوص بعد از دوره صفویه کم کم به خاطر یک نوع خلافاکاریهایی که برخی از متصوفین کردند لفظ صوفیه، قدری آسیب دید و لذا علما گفتند ما حامی عرفان هستیم ولی با تصوف مشکل داریم و به این ترتیب صوفیه معنای مذمومی پیدا کرد اما از جهت علمی عرفان و تصوف اشاره به دو ساحت فرهنگی و اجتماعی جریان معنوی در جهان اسلام هست.

*عرفان کاذب، دروغین یا غیر اصیل چیست؟

هر جریانی که ادعای معنویت کند و خصوصیتی که ذکر شد را نداشته باشد عرفان کاذب است. عرفان کاذب، آن عرفانی است

که در آن متافیزیک هست ولی یگانگی خدا و توحید وجود ندارد. متافیزیک هست اما قدسیت ندارد. سوم آنکه در آن بندگی نیست. چهارم آنکه تقید به شریعت در آن نیست. هر عرفانی که در آن تقید به شریعت نباشد مسلماً عرفان کاذب است. پس تقید به شریعت مهمترین رکن تشخیص عرفان اصیل از عرفان کاذب است. عرفان کاذب، عرفانی است که ولایت فقها را انکار می کند. عرفان کاذب، عرفانی است که از آن جوانمردی و اخلاق اجتماعی استنتاج نشود. عرفان کاذب، عرفانی است که فرد را از توجه به جامعه و مشکلات اجتماعی جامعه دور کند. عرفان اصیل، عرفانی است که در آن عارف توجه به اجتماعیات دارد. پای بند به شریعت است و عارف بنده خداست و عاشق حضرت حق جل جلاله است. برخی از عرفانهای کاذب، عرفانهای هستند که هیچ نسبتی با هیچ کدام از انبیاء(ع) ندارند. عرفان یهودیت، مسیحیت هم هست اما ما معتقدیم با آمدن اسلام بالاترین مرتبه عرفان در تعالیم اسلام بیان شده است. بنابراین اگر کسی بخواهد راه عرفانی را برود باید راه عرفان اسلامی را برود نه دنبال عرفان یهود و مسیحیت و یا دنبال عرفان کاستاندا و سرخ پوستی و بودا و ذن و یوگا. اینها در سنتهای خودش معتبر است اما به نسبت عرفان اسلامی مراتب بسیار پایین تری دارد. عرفان اسلامی است که از جهت تاریخی سابقه دارد. یک سری عرفانهای جدید هم وجود دارد مانند عرفانهای کهنشکافی و ... که در آن قدسیت، توحید و یگانگی وجود ندارد.

***رابطه عرفان کاذب با شیطان پرستی چیست؟**

اینها دو مفهوم جدا هستند. شیطان پرستی ربطی به عرفان کاذب ندارد. عرفان کاذب، عرفانهای هستند که در واقع خصوصیات ذکر شده را دارند. جریان شیطان پرستی به غیر از عرفانهای کاذب است.

بحث متافیزیک و توجه به نیروی خیر در عرفانهای کاذب مطرح است. جریان شیطان پرستی که توجه به جریان شر و تسلیم شدن شر را دارد. هر جریانی که دعوت به ولایت شیطان و تبعیت از شیطان و تسلیم شدن به شر را داشته باشد شیطان پرستی است. شیطان پرستی، اصلاً عرفان نیست. عرفان آن چیزی است که می گوید که می خواهد ما را به خیر دعوت کند اما مبدأ و مبانی آن غلط است و در آن توحید و پرستش و عبادت و قدسیت وجود ندارد.

***گسترش و ابعاد عرفان کاذب در ایران موضوع مهمی شده است؟**

موضوع گسترش عرفان کاذب در خارج از کشور با داخل کشور متفاوت است. در خارج از کشور بحران معنویت وجود دارد و چون بحران معنویت وجود دارد و کلیسا نمی تواند جواب بحران معنویت را بدهد و علم و فلسفه هم نمی تواند پاسخ این بحران معنویت را بدهد و عرفان اصیلی هم در آنجا وجود ندارد، دکان عرفانهای کاذب داغ شده است و مثلاً در لندن بیش از هزار حلقه و محفل معنویت گرایی وجود دارد که تعداد اندکی از اینها درست است. ولی چون انسان غربی نیاز به عرفان دارد و دسترسی به عرفان اصیل اسلامی ندارد، جذب عرفانهای کاذب شده است ولی در ایران مسأله کمی فرق می کند. در ایران یک سری جوانها به خاطر اینکه حکومت، حکومت دینی است و به هر حال در بخشی از کارها موفق نبوده و یا مشکلاتی که مثلاً گشت ارشاد ایجاد می کند و یا به خاطر ناملایمات اجتماعی و اقتصادی تحت لوای حکومت دینی از روحانیت فاصله گرفتند و مثلاً به مسجد نمی روند. چون مسجد را قطع کرده و چون فطرتاً میل به معنویت دارد به دنبال مدعیانی می رود که ادعای معنویت دارند که اینها در بیرون از مسجد و بیرون از دستگاه های عرفانی معتبر هستند.

عرفان اصیل اهل تبلیغ و بوق و کرنا نیست چون عرفان متعلق به افراد خاصی است و متعلق به همه افراد نیست لذا این جوانها جذب عرفانهای کاذب می شوند. بنابراین ضعیف عمل کردن حکومت تحت عنوان دین، عدم موفق بودن در اداره معیشت مردم و عدم برنامه ریزی های فرهنگی درست دولت و بخشی از روحانیت و گرم شدن بازار وعاظ کم سواد و مداحانی که حرفهای نامربوط بیان می کنند جوانان را نسبت به آموزشهای دینی بدبین کرده است و بنابراین رو به عرفانهای کاذب می آورند.

***به نظر می رسد یکی از علل اقبال جوانان به عرفانهای کاذب این است که روی آوردن و سالک شدن در عرفانهای اصیل، سخت است چون باید قوانین شریعت و طریقت را حفظ کند و به اصطلاح انسان را مقید می کند اما در عرفان کاذب در کنار این جلسات انسان مجاز است به هر کاری دست بزند، چون انسان تنوع طلب است می خواهد هر دو را داشته باشد. هر کاری را انجام دهد و ادعای معنویت هم بکند!**

ممکن است این دلایل هم باشد ولی به نظر من کسی که می خواهد دنبال کار خلاف شرع برود دل به معنویت ندارد. به نظرم در ایران روی آوردن جوانان به عرفانهای کاذب، حاصل دلزدگی جوانان نسبت به نظام و روش تبلیغ تبلیغات مذهبی است. تبلیغات مذهبی ما روش علمی مطابق با نیازهای جوان امروز نبوده است و آنها را دلزده کرده است و اینها هم انسانهای پاکی هستند که می خواهند به دنبال معنویت بروند. این روش آنها را جذب نکرده و بنابراین افراد کذاب تحت عناوین خیر و زیبا آنها

را جذب کردند وگرنه کسی که بخواهد کار خلاف انجام دهد به دنبال کار خلاف می رود و به دنبال معنویت نمی رود.

***راهکار شما برای جلوگیری از گسترش عرفانهای کاذب چیست؟**

راهکار لازم برای گسترش عرفان کاذب این است که نظام تبلیغی خود را عوض و به روز کنیم و مطابق نیاز انسان امروز صحبت کنیم. کسانی که منبرها را دارند علما باشند نه یک عده افراد بیسواد که یک سری خرافات را یا مطالب بسیار پائین را به عنوان آموزه دینی بیان کنند. یا تربیون مسجد دست مداح باشد و مداح سخنرانی کند که تحریف در مقتل و ... می کنند. روش تبلیغی در صدا و سیما هم باید عوض شود. بسیاری از فیلمها و سریالهایی که پخش می شود ضد تبلیغ اسلامی و ترویج خلاف ارزشهاست. ما نیاز داریم که سازمانهای متولی تبلیغات شامل صدا و سیما، وزارت ارشاد و سازمان فرهنگ و ارتباطات و ...، بازسازی شوند و از جهت مدیریتی و رویکردی عوض شوند و آسیب شناسی لازم صورت گیرد تا روشهای جدید با رویکردها و مدیریت جدید عهده دار اداره امور فرهنگی کشور شوند تا بتوانند جلوی عرفانهای کاذب را بگیرند و عرفان اصیل اسلامی و معنویت اصیل اسلامی را مبتنی بر قرآن و تعالیم معصومین(ع) معرفی کنند.

***یکی از مباحثی که در عرفانهای کاذب مطرح می شود، اعتقاد به این باور است که بدون طی مراحل می توان به کشف شهودی و عرفانی رسید. بر این اساس مراحل رسیدن به کشف شهودی و عرفانی چیست؟**

عرفان به دو بخش نظری و عملی تقسیم می شود. منظور از عرفان در حالت کلی جنبه عملی آن است یعنی گذار از غفلت تا رسیدن به مقام فنا و بقا. مقام فنا و بقا یعنی اینکه همه صفات رذیله نابود و صفات الهی در انسان تجلی یابد و پس از آن در انسان نور خدا تجلی یافته باشد و دیگر از «من» خبری نباشد. گفتار، کردار، ذهن و ... همه بوی خدا و قدسیت حضرت حق را بدهد. به هر حال سالک باید مراحل را طی کند. برخی می گویند هفت مرحله یا مقام. برخی مثل عطار می گویند هفت مقام و خواجه عبدالله در منازل السائرین می گوید 100 مقام در 100 میدان. بالاخره هفت یا 100 یا یک مرحله فرقی ندارد، عرفان یعنی پا را روی نفس خود گذاشتن و فقط خدا را دیدن و به دستورات او عمل کردن. منتها بین این دو مرحله گذار از خود و اتصال به حضرت حق، مراتبی وجود دارد. امکان ندارد هیچ کس بدون طی مراحل عرفانی که اولین آن تخلیه نفس از رذائل و تجلی صفات الهیه در وجود و الهی شدن و منور شدن به نور حق در وجود آدمی است، به هیچ معرفتی برسد. راه سیر و سلوک هم ریاضت است. راهش اعتکاف و چله نشینی است. «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَتَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» کسی که چهل روز در خلوت نشیند و خلوص کامل برای حضرت حق وجود و قلبش را بنمایاند حکمت الهی از قلبش می جوشد.

پس رسیدن به کشف و شهود حاصل راز و نیاز و خلوت نشینی با حضرت حق است. عرفان مبتنی بر ذکر و فکر و عمل است. امکان ندارد کسی منهای ذکر، فکر و عمل به کشف و شهود عرفانی برسد. ذکر هم این نیست که سالک الفاظی را پشت سر هم تکرار کند، ذکر نشانه هایی دارد. ذکر به معنای واقعی کلمه ذکر است که به وحدت ذکر و ذاکر و مذکور برسد. حضرت امام(ره)، در شرح چهل حدیث، حدیث «أَتَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي» را نقل می کند. خداوند می فرماید که من همنشین کسی هستم که ذکر مرا می گوید.

آیا ما که به این اوراد مشغولیم هیچ وقت احساس همنشینی با خداوند کرده ایم؟ نکرده ایم! کسی که به این مرحله نرسد اصلاً فکرش، فکر نیست. راه طولانی است و زحمت کشیدن زیاد دارد باید کنترل نفس شود و باید اخلاق اجتماعی داشته باشد. دست مردم را بگیرد و جوانمردی و فتوت و ایثار و احسان باید داشته باشد. منهای اخلاق اجتماعی و اخلاق فردی الهی و ریاضتها امکان ندارد کسی به کشف و شهود برسد، هر کسی ادعا کند که به کشف رسید منهای ریاضتهای شرعیه رسید این ادعاها باطل است مگر اینکه خداوند بخواهد دست کسی را بگیرد.

ولی به هر حال کسی که خداوند بخواهد دست او را بگیرد و بخواهد ره صد ساله را یک شبه برود باید عنایت حضرت حق باشد. وقتی چنین فردی به کشف می رسد باید این خصوصیات در وجود او تجلی پیدا کرده باشد اگر این خصوصیات در وجود او نباشد یعنی شریعت در رفتار او نباشد اخلاق در رفتار او نباشد به هیچ وجه نمی تواند مدعی این مطالب عرفانی باشد.

***نسبت بین عرفان و فلسفه اسلامی چیست؟**

همان طور که عرض کردم فلسفه دنبال تفسیر جهان است. عارف به دنبال تغییر انسان و جهان است. ابزار فیلسوف برای شناخت، عقل است و ابزار عارف برای شناخت، قلب است. فیلسوف به وسیله عقل به شناخت می رسد و عارف علاوه بر عقل از طریق ریاضت نفسانی و تزکیه نفس به مدد عشق به معرفت می رسد. هدف عارف واصل شدن به حضرت حق و دیدن حضرت حق از طریق قلب است و هدف فیلسوف شناخت عقلی جهان است. هدف فیلسوف عارف، دانستن است و هدف عارف، دیدن است.

گفتگو از: سید حسین امامی

کلید واژه های مطلب: عرفان اصیل و کاذب | رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن | سید سلمان صفوی |